

پروشکا، بلوم انانی و طاعات فرنگی

تقہ ادبی

- هنری معیار امروز / ماریو بارگاس یوسا / عبدالله کوثری
- مولوی، ویتگنشتاین و نردبان / همایون صنعتی

باور بکنید یا نکنید در انگلستان هنوز زمینه برای جنجالهای هنری مساعد است. موسسه‌ی بسیار معتبر آکادمی سلطنتی هنر^۱ که نهادی خصوصی و تاسیس شده به سال ۱۷۶۸ است و اغلب آثار هنرمندان نامدار کلاسیک یا مدرن را در گالری میفر^۲ خود به نمایش می‌گذارد، این روزها کانون توجه مطبوعات و آدمهای هنرنشناسی است که معمولاً وقتشان را در دیدار از نمایشگاهها تلف نمی‌کنند. اما این بار از برکت جنجالی که بر سر این نمایشگاه بر پا شده همه این جماعت سر از پا نشناخته به این گالری هجوم آورده‌اند و بدین ترتیب آکادمی سلطنتی این بخت را یافته که مدت زمانی دیگر با بحران اقتصادی مزمن خود دوام آورد.

آیا هدف این آکادمی از برگزاری نمایشگاه احساس که مرکب از آثار نقاشان و مجسمه‌سازان جوان انگلیسی از مجموعه‌ی سلطان تبلیغات انگلیس چارلز ساچی^۳ است همین بوده؟ اگر هدف این بوده باید بگویم کاملاً به هدف خود رسیده است. تردیدی ندارم که مردم فوج فوج – و البته شاید با دستمالی جلو بینی – به دیدار کارهای کریس اوفیلی^۴ دانشجوی بیست و نه ساله کالج سلطنتی هنر و به قول یکی از منتقدان ستاره نسل خود، خواهند شتافت که کارهایش را

1. Royal Academy of Arts

2. Mayfair gallery

3. Charles Saatchi

4. Chris Ofili

روی پایه‌ای از پشکل سفت شده‌ی فیل قرار داده است. اما چیزی که نام کریس اوفیلی را مهم‌ترین عنوان برخی از مطبوعات کرده این نوآوری غریب نیست. تک خال این جوان هنرمند تابلوی کفرآمیزی است با عنوان مریم باکره مقدس که مادر عیسی مسیح را در محاصره مشتی عکس پورنوگرافیک نشان می‌دهد.

اما حتی این تابلو هم بیشترین حرفها و تفسیرها را به خود اختصاص نداده. گل سر سبد این نمایشگاه پرتوهای از بچه کش معروف میرا هیندلی^۱ است که این هنرمند تیزهوش آنرا از نقش پنجهٔ بچه‌ها ساخته است. یکی دیگر از کارهای نوآورانه این نمایشگاه حاصل همکاری جیک و دینوس چپمن و عنوان آن شتاب تخمکی^۲ است و - لایب همان طور که از عنوانش برمی‌آید - بادبزن باز شده‌ای است مرکب از بچه‌های دو جنسیتی که صورتشان در واقع آلت‌های افراخته است. ناگفته پیداست که این تابلو سبب شدید آورندگانش به داشتن میل جنسی به کودکان متهم شوند. اگر این نمایشگاه برآستی نمایندهٔ چیزهایی باشد که الهام‌بخش هنرمندان جوان بریتانیای کبیر می‌شود، باید نتیجه بگیریم که آلت تناسلی بیش از هر چیز دیگر دغدغهٔ ذهنی این هنرمندان شده است...

برای مثال هنرمندی به نام مت کالی^۳ شاً تابلویی ساخته که پیش زمینه‌ی آن اثر گلوله بر مغز انسان است، اما چیزی که واقعاً به چشم بیننده می‌آید شرمگاه و اندام تناسلی زن است. و تازه، چه باید گفت. درباره آن هنرمند جسوری که صندوق‌های شیشه‌ای را از استخوان انسان و چیزی که ظاهراً کالبد جنینی است، آکنده است.

نکته‌ی جالب در این ماجرا این نیست که چنین ساخته‌هایی به معتبرترین گالری‌ها راه می‌یابند. این که مردم هنوز از این چیزها تعجب می‌کنند برآستی جالب تر است. من بنا بر تجربه‌ی شخصی، دقیقاً سی و هفت سال پیش متوجه شدم که در دنیای هنر چیزی پوسیده، چیزی گندیده است و آن زمانی بود که دوست خوب من، مجسمه‌سازی کوبایی، که از پاسخ منفی گالری‌های پاریس برای عرضه کردن مجسمه‌های بی نظیرش - که خود شاهد بودم با چه مرارتی صبح تا شب برای ساختن آنها تلاش می‌کرد - به تنگ آمده بود، به این نتیجه رسید که مطمئن‌ترین راه برای موفقیت، ساختن چیزی است که توجه مردم را جلب کند. پس بلافاصله دست به کار ساختن «مجسمه‌هایی» شد مرکب از چند قطعه گوشت گندیده در جعبه‌های شیشه‌ای و تعدادی پشه‌ی زنده توی این جعبه‌ها. چند بلندگو هم بود که وز وز این پشه‌ها را

1. Myra Hindley

2. Zegotic Accelerafion

3. Mat Collishaw



● ماریو وارگاس یوسا

همچون غرشی رعب آور در سالن نمایشگاه پژواک می داد. موفقیت دوست من آتی بود، حتی ژان ماری دروت، ستاره تلویزیون و رادیوی فرانسه، برنامه ای به او اختصاص داد.

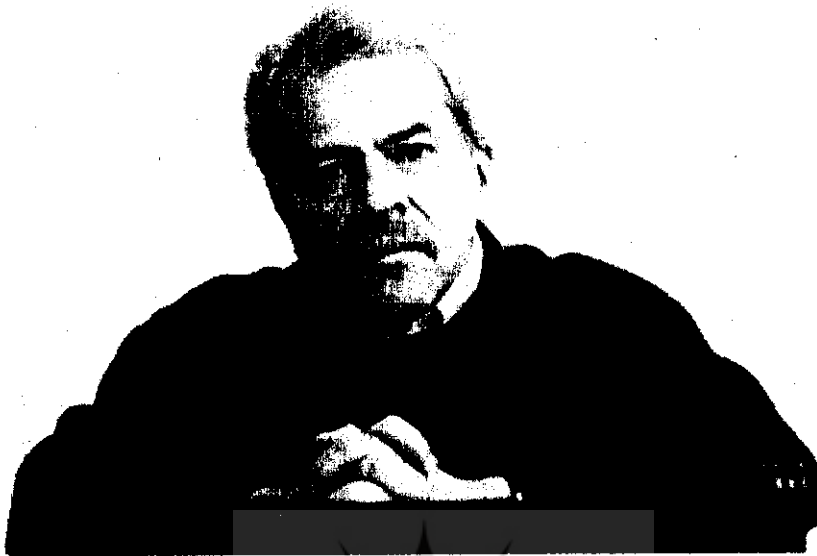
یکی از پیامدهای پیش بینی ناشدنی تحول هنر مدرن و تجربیات بی شماری که مایه ی بقای آن شده، آشفته بازاری است که در آن هیچ معیار عینی نداریم تا کاری را اثر هنری به شمار آوریم یا نیاوریم، یا آن را در سلسله مراتب هنری جای دهیم. از میان رفتن معیار در هنر با پیدایش کوبیسم آغاز شد و با رواج هنر آبستره ما به فقدان کامل معیار رسیدیم. امروز «هر چیزی» می تواند هنر باشد و در عین حال «هیچ چیز» در شمار آثار هنری جای نمی گیرد و این بستگی به هوی و هوس بیننده دارد که بعد از زوال همه سرمشق ها و معیارهای زیبایی شناسی تا سطح داور و حکم نهایی ارتقا یافته و در موقعیتی قرار گرفته که قبلاً فقط از آن برخی منتقدان بود. امروز یگانه سنجی کم و بیش عمومی برای آثار هنری، هیچ ربطی به هنر ندارد و چیزی است که بازار آن را تحمیل می کند و این بازار خود تحت سلطه ی کارتل هایی از گالری ها و دلالان است. این معیار به جای آنکه بازتاب ذوق و حساسیت زیبایی شناختی باشد، تنها یک محور دارد و آن تبلیغ و روابط عمومی و در برخی موارد شیادی و کلاه برداری است.

حدود یک ماه پیش من برای بار چهارم در زندگی خود از بی نیال ونیس دیدار کردم (و این آخرین بار خواهد بود). انگار چند ساعتی در آنجا گذراندم و وقتی بیرون آمدم پیش خود به این

نتیجه رسیدم که حاضر نیستم هیچ یک از آن تابلوها و مجسمه‌ها و اشیایی را که در حدود بیست غرقه‌ی نمایشگاه دیده بودم به خانه خود راه بدهم. آنچه در آنجا دیدم درست به اندازه‌ی نمایشگاه آکادمی سلطنتی ملال‌آور و نومیدکننده و مضحک بود، اما در مقیاسی صد برابر بزرگتر، چرا که ده پانزده کشور در این نمایش برآستی رقت‌آور شرکت کرده بودند. این بی‌ینال به بهانه‌ی مدرنیته و تجربه‌ورزی - جستجو در پی «ابزار جدید» بیان - در واقع قحط مصیبت بار فکر و فرهنگ هنری و صناعت استادانه و اصالت و صداقت را که مهم‌ترین ویژگی بخش عمده‌ای از آثار هنری دوران ماست، آشکار کرده بود. البته استثنائاتی هم در میان است. اما پیدا کردن این استثنائات بیش از حد دشوار شده است؛ زیرا بر خلاف آنچه در ادبیات می‌گذرد - به علت وجود معیارهای زیبایی شناختی که باز شناختن اصالت، تازگی، مهارت، و چیره‌دستی را از دوز و کلک و شیادگی ممکن ساخته و نیز به علت وجود ناشرانی که هنوز (تا چند وقت دیگر؟) معیارهایی دقیق و منسجم به کار می‌گیرند - در قلمرو نقاشی با نظامی سراپا پوشیده سر و کار داریم. در این عرصه مستعدترین هنرمندان راهی برای دست یافتن به مخاطب نمی‌یابند، خواه بدین سبب که تن به فساد نمی‌دهند و خواه از آن روی که راه و رسم جنگیدن در این جنگل فریب و دغل را، که تعیین‌کننده فاتح و مغلوب است، بلد نیستند.

چند خیابان دورتر از آکادمی سلطنتی در میدان ترافالگار، در ساختمان جدید گالری ملی، نمایشگاه مختصری است که دیدار آن باید برای هر جوانی که آرزوی نقاشی، مجسمه‌سازی، آهنگ‌سازی، و نوشتن و فیلم ساختن را در سر دارد، اجباری باشد. عنوان این نمایشگاه سورا و آب‌تنی‌کنندگان است و به یک تابلو این هنرمند با عنوان آب‌تنی در آسنی یو اختصاص دارد. این تابلو یکی از دو تابلویی است (عنوان تابلو دیگر یکشنبه‌ای در گراند ژاته است) که سورا در فاصله‌ی سالهای ۱۸۸۳ و ۱۸۸۴ کشیده است. اگر چه سورا دو سال تمام بر سر این اثر فوق‌العاده کار کرد و در طول این مدت (چنان که در نمایشگاه می‌بینیم) طرح‌ها و اتودهای بی‌شماری از جزئیات و از کل تابلو فراهم آورد، در این نمایشگاه به روشنی می‌بینیم که سراسر زندگی این هنرمند تلاشی آرام و سرسختانه و خستگی‌ناپذیر بوده برای رسیدن به کمال فرم که در این دو شاهکارش تجلی کرده است.

در آب‌تنی در آسنی یو این کمال ما را مبهوت و به نوعی مقهور خود می‌کند. رخوت و راحت آن پیکرهایی که دارند آفتاب می‌گیرند یا در رود آب تنی می‌کنند یا غرق تماشای این منظره شده‌اند، در زیر آفتاب نیمروزی که انگار کمی دورتر، در زیر پل محو می‌شود، لوکوموتیوی که از روی پل می‌گذرد و دودکشهای پاسی در نور تند برخاسته از آب. این آرامش، این توازن، این هماهنگی پنهان میان انسان و آب، ابر و قایق بادبانی، لباس شنا و پاروها،



● عبدالله کوثری (عکس از مریم زندی)

بی‌گمان نشانه‌ی تسلط کامل بر ابزار کار است، قاطعیت و صراحت خطوط و کاربرد رنگ، جملگی با کوشش بسیار به دست آمده، اما در عین حال تجلی دریافتی متعالی و نجیبانه از هنر نقاشی همچون وسیله‌ای برای ارضای روان و سرچشمه‌ی لذت به خودی خود است. در این نگرش نقاشی خود بهترین پاداش خود است، حرفه‌ای، کاری که آدمی با دست زدن به آن معنی لذت را درمی‌یابد.

سورا وقتی این دو اثر را به پایان برد بیست و چهار سال داشت و این متوسط سن آن جوانان گستاخ نمایشگاه احساس در آکادمی سلطنتی است، او فقط شش سال بعد از این تاریخ زندگی کرد. مجموعه‌ی مختصر آثار او گوهر تابنده‌ای بر تارک هنر قرن نوزدهم است. آنچه ستایش ما را برمی‌انگیزد چیزی فراتر از مهارت فنی و چیره‌دستی در ظرائف است. آنچه فراتر از اینها و در عین حال مایه‌ی استحکام و تقویت اینهاست، نگرشی و اخلاقی است و همچنین شیوه‌ای است در دل سپردگی به یک فکر و خدمت به آن فکر، و این چیزی است که هر هنرمند باید در وجود خود داشته باشد تا بتواند، همچون سورا، از مرزهای سنت بگذرد و فراتر برود. گویا این شیوه «هنرمند شدن» به هیچ روی باب طبع جوانان ناشکیبا و خودخواه امروز نیست که در رویای رسیدن به افتخار از هر راه ممکن‌اند حتی اگر برای رسیدن به افتخار ناچار باشند از کوهی از مدفوع جانوری سخت پوست بالا بروند.